

انتخاب روحانی

و مثل «سرو ته یک کرباس»

رضا ضیاء

کاری به آنها ندارم که هنوز، «دایی جان ناپلئون» وار، همه چیز را زیر سر انگلیس و آمریکا می‌دانند، و معتقدند، ما «مجبوریم» و هرچه آنها تصمیم بگیرند، سرنوشت ماست:

بر آستانه تسلیم سر بنه حافظ

که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد
در نظرشان «بالاسری‌های دنیا» فعالان مایشایی
هستند که هر تصمیمی بخواهند برای دنیا می‌گیرند،
و بلافاصله مردم دنیا این تصمیمات را عملی می‌کنند،
مثل عرب‌هایی که تصمیم گرفتند به ما بگویند که
به عوعوی سگ، «پارس کردن» و به خوردنی «غذا»
بگوئیم، و تمام ملت ایران هم قرن‌ها از این دستور
اطاعت کردند و آنها هم قرن‌هاست برای این اشتباه
به ما می‌خندند!

۱- مدتی پیش مطلبی در فضای مجازی منتشر شد با مضمون اینکه عرب‌های بدجنس! این دستورات را دادند چون غذا یعنی ادرار شتر و «پارس کردن» هم به این معنی است که: سگ و پارس (ایرانی) یکی است! این مطلب به سرعت دست به دست شد و به مردم دستور دادند که مواظب باشید، این کلمات را نگوئید تا در دام عرب‌ها نیفتید! کاری هم به این نداشتند که از نظر قوانین زبان‌شناسی این حرف‌ها مضحک است که ملت دیگری برای قومی دیگر تصمیم بگیرند و بخشنامه کنند که به این کلمه فلان چیز را بگوئید و آنها هم اطاعت کنند! آنچه به معنی ادرار شتر است «غذا/غذی» است (که امروز نیز در زبان عربی کلمه‌ای مهجور است) و اینکه ما می‌خوریم در اصل «غذاء» (با همزه) است. و خود عرب‌ها هم از این کلمه به همین معنی استفاده می‌کنند و «مغذی و تغذیه و...» ساخته خود آنهاست. «پارس کردن» نیز گویا با «پاس کردن» و پاسداری و نگهبانی یکی است، کما اینکه «سگ» نیز در ریشه به معنی پاسداری است که در «اسپه، سپاه، سپاهان (اصفهان) و...» وجود دارد.

از چند جهت برای انتخاب حسن روحانی خوشحالم. یکی از دلایل خرسندی من شکستِ گفتمانِ تحریمی‌ها بود. در ایام انتخابات بحث‌های مفصل با این دوستان انجام دادم. به نظرم این گفتمان، علی‌رغم ظاهرِ شیک و مدرن‌اش، شباهت زیادی با تفکرات انجمن حجّتیّه دارد؛ هر دو معتقدند که وضع فعلی اصلاح‌پذیر نیست، و باید کنار نشست و به تخریب هرچه بیشتر اوضاع مدد رساند، تا یک نفر بیاید و اوضاع را از «اساس» درست کند و هر کوششی قبل از آن محکوم به شکست است. باید گذاشت تندروترین‌ها و بدترین‌ها به قدرت برسند، تا کار «یکسره» بشود.

حرف‌های خیلی مهمی هم می‌زنند؛ اینها معتقدند «خانه از پای بست ویران است» (به دلیل ذهنیتِ شعرزده ما ایرانیان، گاهی بعضی مثل‌ها و شعرها می‌توانند دو ساعت استدلال را ویران کند) و برای اصلاح این خانه ویران، باید ویران‌ترش کرد؛ زلفِ آشفته تو موجب جمعیت ماست

چون چنین است، پس آشفته‌ترش باید کرد!
فرخی یزدی هم به همین تفکر اعتقاد داشت:
دلَم از این خرابی‌ها بود خوش، زان که می‌دانم
خرابی چون که از حد بگذرد، آباد می‌گردد
در ضمن معتقدند که در عین حال بدی این اوضاع موقتی است و «کار اینها، تا چند وقت دیگر تمام است!»
باز هم فرخی یزدی.

به ویرانی این اوضاع هستم مطمئن زان رو
که بنیاد جفا و جور بی‌بنیاد می‌گردد

اینان در هر انتخاباتی شرکت نمی‌کنند، انتخابات، باید «آزاد» باشد. این طور که بین گزینه‌های محدود، مجبور به انتخاب باشند، دون «شان» آنهاست. نمی‌دانند که طرف مقابل به سادگی پاسخ خواهد داد که در همه دنیا مردم از میان چند گزینه محدود، دست به انتخاب می‌زنند و اینکه یک نامزد، همه عقایدش، مطابق با همه عقاید ما باشد، کاری شدنی نیست. (البته بدیهی است که کثرت نامزدها دلیل دموکراتیک بودن انتخابات نیست.



است. آنها صبر می‌کنند تا ببینند جریان غالب به کدام سو می‌رود، و وقتی از غلبه آن جریان مطمئن شدند، می‌گویند، اینها همه‌اش بازی بی است که فلانی انتخاب شود و این مردم نادان در این دام افتاده‌اند. در این بازی «متفاوت‌نمایی» این اشخاص با پُز خیلی خردمندانه، کنار می‌کشند و «نسترداموس» وار، همه چیز را پیش بینی می‌کنند و این‌گونه از جمع این جماعت «گله‌وار» کنار می‌مانند و چند روزی دیده می‌شوند، دیده شدنی هر چند اندک و گاه محدود به جمع‌های خانواده. افتخارانان این است که شناسنامه‌شان «پاک» است، و تا به حال «نجس» نشده است!

اینان در هر انتخاباتی شرکت نمی‌کنند، انتخابات، باید «آزاد» باشد. این طور که بین گزینه‌های محدود، مجبور به انتخاب باشند، دون «شان» آنهاست. نمی‌دانند که طرف مقابل به سادگی پاسخ خواهد داد که در همه دنیا مردم از میان چند گزینه محدود، دست به انتخاب می‌زنند و اینکه یک نامزد، همه عقایدش، مطابق با همه عقاید ما باشد، کاری شدنی نیست. (البته بدیهی است که کثرت نامزدها دلیل دموکراتیک بودن انتخابات نیست. در بعضی کشورها، برای جلوگیری از ترافیک ثبت‌نام‌کنندگان، نامزدها باید مقداری پول به عنوان گروگان بپردازند، تا اگر از حد خاصی کمتر رأی آوردند، آن پول ضبط شود، و خیلی ساده از ثبت نام افرادی که صرفاً برای شهرت پا به میدان گذاشته‌اند، جلوگیری می‌کنند.) در این میانه کاری به سلطنت‌طلب‌ها و به عبارتی «گذشته‌طلب‌ها» ندارم؛ براساس این نظریه همه چیز در زمان گذشته، خوب بوده است و امروز رو

در پاسخ اینکه پس چطور آمریکایی‌ها نتوانسته‌اند از شر این همه دشمن خرد و کلان (از القاعده تا کوبا) نجات یابند، نیز می‌گویند که: همین‌ها هم «سناریو» بی است که خودشان طرح کرده‌اند! این قدرت‌های بزرگ «همه چیزدان» هم هستند؛ اگر به عراق حمله کردند، برای تصاحب نفت عراق بود و اگر بیش از ده سال پیش به افغانستان حمله کردند، برای تصاحب معادنی بود که همین سه چهار سال پیش کشف شد. (یعنی پیش از کشف هم از وجود این معادن خبر داشتند!) و صد البته کاری به این ندارند که جنگ عراق و افغانستان تاکنون چندین برابر کل ارزش این منابع برای آنها هزینه داشته است! (البته بنده بر آن نیستم که اینان برای رضای خدا در این کشورها جنگ راه انداختند!) نهایتاً بزرگترین دستاورد این جماعت، پناه بردن به گوشه‌ای است، و افسوس خوردن؛ عاقل به چنین روز کناری گیرد

می‌نوشد و دامن نگاری گیرد یا در دل قلعه‌ای حصار می‌گیرد تا عالم آشفته قراری گیرد... و قرن‌هاست که خاطر خود و هم‌پاله‌هایشان را با این قبیل اشعار آرام می‌دارند. در همان ایام مشروطه نیز نظریه‌ای رایج بود که؛ انقلاب مشروطه را انگلیسی‌ها صرفاً برای تضعیف روسیه برپا کردند!

عده دیگری هم که عموماً از فرط معمولی بودن، چیزی برای ارائه دادن ندارند، در بعضی دوره‌ها مجالی پیدا می‌کنند، که خودی نشان دهند. و یکی از بهترین این فرصت‌ها انتخابات



کردند تا با صراحت یا با کنایه به مردم بگویند که تنها راه نجات ایران، تحریم انتخابات است! از این جهت خیلی خوشحالم، چون آنها همه توانشان را به کار بردند و موفق نشدند. این شبکه‌ها سالها ما را به عقب راندند. عده‌ای که مدت‌ها بود از معادلات سیاسی داخل ایران بی‌خبر بودند، به یکباره وارد معرکه شدند، و غافل از تحولات و انشقاق‌های رخ داده در کانون قدرت، همه را «سروته یک کرباس» دیدند و فتوا دادند که هر کس بیاید، «در بر همین پاشنه می‌چرخد»، و همه مشکلات از قانون اساسی و اختیارات بعضی نهادها و اشخاص است! غافل از اینکه در سال ۵۷ همین «خانه از پای بست ویران» یک بار به صورت «اساسی» تغییر یافته بود و حمایت‌های مردمی باعث به قدرت رسیدن آنها شده بود. شعارهای مبتدلی چون «سروته یک کرباس» و... هم از همین حضرات برخاسته بود. البته همان‌طور که تغییر رئیس جمهور آلمان، خیلی تفاوتی به حال ما نمی‌کند، نباید هم این حضرات، فرقی دوران خاتمی و احمدی‌نژاد را فهمیده

به تباهی رفته است. گرایش به نوستالژی از قدیم در ما فراوان بوده است و کمال اسماعیل (قرن ۶ و ۷) با ظرافت به آن اشاره کرده:

چو عادت است که ابنای دهر در هر قرن

گرم به لاف، ز عهد گذشته وا گویند

بر آن گروه بیاید گریست کز پس ما

حکایت گرم از روزگار ما گویند

اینان اندکی پس از مشروطه، ناصرالدین شاه را، شاه شهید خواندند و حسرت دوران وی، «آن روزهای سالم سرشار» را می‌خوردند. نسخه مدرن‌شان امروز در شبکه «من و تو» مستندهایی می‌سازد و دوره پهلوی را گذشته طلایی بی‌می‌داند که «قدرناشناسی» مردم، و دسایس خارجی، آن را از مردم گرفت! و لذا حکیمانه نتیجه می‌گیرد که: «ملک ایران، چوب استبداد می‌خواهد هنوز!»

خوشحالی دیگرم، بالا رفتن شعور سیاسی مردم است، در این مدت شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی خارج از کشور سنگ تمام گذاشتند؛ از VOA تا «من و تو» و رادیو فردا، کانال یک و پارس و... خودکشی

عده‌ای که مدت‌ها بود از معادلات سیاسی داخل ایران بی‌خبر بودند، به یکباره وارد معرکه شدند، و غافل از تحولات و انشقاق‌های رخ داده در کانون قدرت، همه را «سروته یک کرباس» دیدند و فتوا دادند که هر کس بیاید، «در بر همین پاشنه می‌چرخد»، و همه مشکلات از قانون اساسی و اختیارات بعضی نهادها و اشخاص است!

امیرکبیر به عنوان یکی از اولین سیاستمداران اصلاح طلب ایران شناخته می شود، ولی دوران صدارت او بسیار کوتاه بود. به نظرم یکی از اقدامات اشتباه او این بود که خواست همه کارها را یک شبه انجام دهد؛ او حقوق شاهزاده ها و درباری ها را قطع کرد، همچنین اعطای القاب را هم محدود و ممنوع کرد. وی در بعضی مراسم مذهبی هم دخالت کرد، و محدودیت هایی در روضه خوانی و قمه زنی ایجاد نمود.



می داند و تندروهای داخلی برای ایشان اسناد و خوراک فراهم می کنند، تا همتایان خارجی شان به «افشاگری» بپردازند.

در زیر نمونه هایی از این اقدامات «اساسی» به عنوان نمونه می آید، و می گویم نشان دهم که این اقدامات «اساسی» چقدر ساده، آینده را تباه کرده است؛ (بدیهی است که نگارنده، همه این افراد را با یک چشم نگاه نمی کند، و آنها را همسنگ هم نمی داند).

امیرکبیر به عنوان یکی از اولین سیاستمداران اصلاح طلب ایران شناخته می شود، ولی دوران صدارت او بسیار کوتاه بود. به نظرم یکی از اقدامات اشتباه او این بود که خواست همه کارها را یک شبه انجام دهد؛ او حقوق شاهزاده ها و درباری ها را قطع کرد، همچنین اعطای القاب را هم محدود و ممنوع کرد. وی در بعضی مراسم مذهبی هم دخالت کرد، و محدودیت هایی در روضه خوانی و قمه زنی ایجاد نمود. سیاست موازنه منفی او که عدم باج دهی به روسیه و انگلیس به صورت توأمان بود نیز خارجی ها را با او دشمن کرد. در مثبت بودن بسیاری از اقدامات او شکی نیست، ولی شتابزدگی در

باشند! همین شبکه ها بودند که در سال ۸۴ مردم را به تحریم انتخابات دعوت کردند، و گفتند خاتمی سوپاپ اطمینان بود، و با احمدی نژاد کار «یکسره» خواهد شد! البته اگر ممنوعیت ماهواره نبود، و اگر جریان اطلاع رسانی در کشور آزادتر بود، این شبکه های بعضاً تک سرنشین و ابتدایی این همه با اقبال مواجه نمی شدند، که معروف است که «الانسان حریص علی ما مُنع»

کسانی هم که در سال ۸۸ رأی نداده بودند، این بار از بی فایده بودن رأی شان در آن دوره سخن می گفتند، و مخالفان را به نداشتن حافظه تاریخی متهم می کردند. در حالی که اگر حافظه تاریخی داشتند، متوجه می شدند که همیشه تندروی ها بوده که مردم سالاری را به خطر انداخته است. همیشه چنین بوده که تندروها از همه طرف دست به دست هم داده اند که میانه روها را نابود کنند؛ نماینده تندروترین جناح رژیم صهیونیستی از رفتن بعضی، اظهار ناخرسندی می کند و روحانی را گرگ در لباس میش می خواند. جناب نوری علا در صدای امریکا، دشمن درجه یک خودش را اصلاح طلبان



معروف است که وقتی از میرزا رضای کرمانی، دلیل خصومتش با ناصرالدین شاه را جویا شدند، می‌گوید که چون حاکم کرمان خیلی ظلم می‌کرد، شاه را کشتم! مستنطق از او می‌پرسد، خب چرا همان حاکم کرمان را نکشتی؟! او می‌گوید، می‌خواستم این شجره خبیثه را از ریشه قطع کنم! می‌گویند مستنطق گفت: حالا او را کشتی، یک مهدی موعود داشتی که بیایی و به جای او بگذاری.

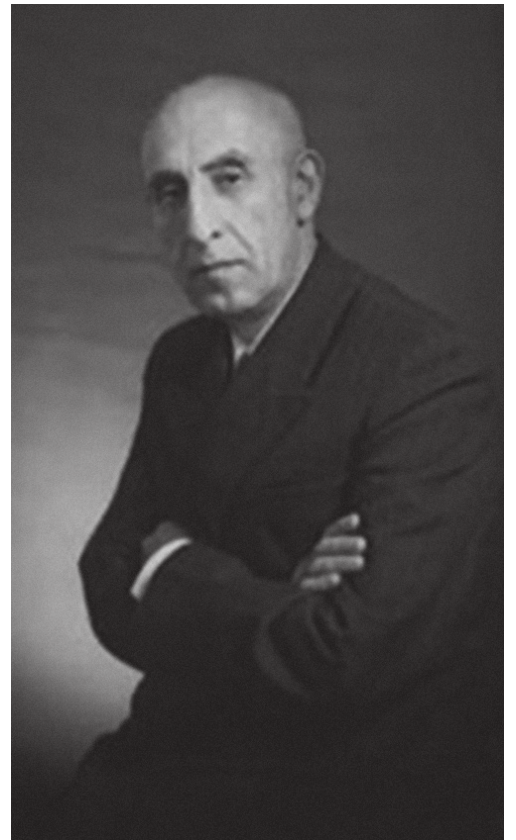
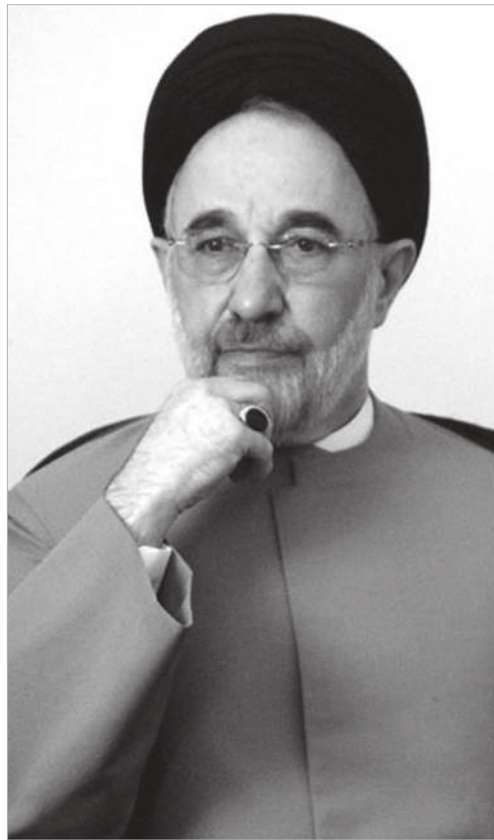
شاه هم اوضاع همان‌طور بود، و حتی فرمان مشروطه مظفرالدین شاه هم به زودی با استبداد رضاخان جبران شد.

امین‌السلطان (اتابک) در دوره قاجار سالها وزارت داشت، وی پس از مدتی معزولی به فرنگ سفر کرد و بسیار متحول شد. پس از پیروزی‌های اولیه مشروطه خواهان، عده‌ای از عقلا تصمیم گرفتند که او را مجدداً به صدارت برسانند، زیرا می‌دانستند که در آن اوضاع وی شخصیتی توانا و اهل عمل است و تنها او است که می‌تواند میان گروه‌های متخاصم سازش ایجاد کند، ولی بلافاصله تندروها او را ترور کردند. جالب اینکه هنوز هم بر سرقاتل اصلی و آمرین این کار اختلاف است، ولی چیزی که هست این است که این کار رضایت تندروان مشروطه و دربار را فراهم کرد و باعث شد که کابینه‌های بعدی مشروطه (مشیرالسلطنه و ناصرالملک) که آنها نیز میانه‌رو بودند، به سرعت سقوط کنند، تا این کارها به اضافه سوء قصد به جان محمدعلی شاه، زمینه را برای به توپ بستن مجلس فراهم کند.

انجام بعضی کارهایی که در اولویت نبودند، باعث شد که همه گروه‌هایی که منافع خود را در خطر می‌دیدند، با هم متحد شوند و باعث سقوط دولتی شوند که کمتر از چهار سال بر سر کار بود. من ترجیح می‌دهم، حقوق درباریان و القابشان همچنان برقرار می‌ماند، ولی اقدامات بنیادین دیگر (مثل تأسیس روزنامه‌ها، اعزام دانشجو به خارج، آموزش و پرورش عمومی، یکپارچه کردن ارتش و...) انجام می‌شد، نه اینکه با مقابله یکباره با کل قدرت حاکمه، تمام این اصلاحات نابود شود و ایران مجدداً در دامان استبداد رها شود.

معروف است که وقتی از میرزا رضای کرمانی، دلیل خصومتش با ناصرالدین شاه را جویا شدند، می‌گوید که چون حاکم کرمان خیلی ظلم می‌کرد، شاه را کشتم! مستنطق از او می‌پرسد، خب چرا همان حاکم کرمان را نکشتی؟! او می‌گوید، می‌خواستم این شجره خبیثه را از ریشه قطع کنم! می‌گویند مستنطق گفت: حالا او را کشتی، یک مهدی موعود داشتی که به جای او بگذاری؟! یعنی میرزا رضا هم به زعم خودش، اقدامات «اساسی» انجام داده بود، ولی بعد از ناصرالدین

بزرگترین گناه خاتمی
هم این بود که اقدامات
«اساسی» انجام نداد!
و کار را «یکسره»
نکرد. هر چقدر هم که
او فریاد برمی آورد که
من خواهان براندازی
نیستم، عده‌ای
نمی شنیدند، و حتی
او را متهم به خیانت
در اجرای وعده‌هایش
کردند.



وَفَّع! در طی دولت او، باز هم مردم خواهان اقدامات «اساسی» بودند، و بزرگترین ایراد دولت او را انقلابی نبودن می دانستند. پس از او، بنی صدر حاضر نشد با مخالفانش کنار بیاید، و فقط به دنبال به کرسی نشاندن حرف‌های خودش بود که آنها را حق و مایه نجات ایران می دانست.

بزرگترین گناه خاتمی هم این بود که اقدامات «اساسی» انجام نداد! و کار را «یکسره» نکرد. هر چقدر هم که او فریاد برمی آورد که من خواهان براندازی نیستم، عده‌ای نمی شنیدند، و حتی او را متهم به خیانت در اجرای وعده‌هایش کردند. (کلاً عده‌ای از رئیس جمهور، انتظار براندازی نظام دارند!) آخرین باری که در شانزده آذر در دانشگاه تهران سخنرانی کرد، عده‌ای، یک صدا فریاد زدند «فقط حرف، فقط حرف» او پاسخ داد، خیلی خب، بعد از من عده‌ای خواهند آمد، و عمل خواهند کرد، و شما نتیجه عمل آنها را خواهید دید....

من خوشحالم این بار مردم به کسی رأی داده‌اند، که وعده داده بناست اهل اعتدال باشد، بناست تندروری نکند، و بناست با کلید تدبیر «گره از کار فروبسته ما بگشاید».

مصدق، دیگر قربانی اقدامات «اساسی» بود؛ وقتی با مقاومت‌های مجلس شورا مواجه شد، مجلس را به صورت غیرقانونی، منحل کرد. از طرفی تمام قد در برابر شاه هم ایستاد و او را تحقیر کرد، و از طرف دیگر، متحد خودش آیت الله کاشانی را نیز رنجاند. توده‌ای‌ها را هم رها کرد که با همه توان به زمین و زمان فحاشی کنند. تا همه دست به دست هم داده، و دولت‌ش ساقط شود. وی با اندکی تدبیر و سیاست می توانست، با آنها کنار بیاید، نه اینکه مدت کوتاهی فضای باز و اصلاحات فراوان انجام دهد، و بعد کشور سالها در تیرگی و سیاهی ناشی از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ فرو برود.

پس از انقلاب، دولت مهدی بازرگان روی کار می آید. مشهور است که هاشمی رفسنجانی به ایشان پیشنهاد می کند که همین قانون اساسی فعلی را به رأی بگذارید، چون اگر بنا باشد اقدام دیگری انجام شود، کار به دست تندروها می افتد و آنها هرچه می خواهند در این قانون اضافه خواهند کرد. ولی مرحوم بازرگان با غیرقانونی خواندن این کار، می گوید که قانون اساسی باید بازبینی مجدد بشود. فَوْفَع ما